

اسکندر بزرگ

فیلیپ فریمن

ترجمہ دکتر محمد ملکی

انتشارات شفیع

فریمن، فیلیپ، ۱۹۶۱-م.	سرشناسه
Freeman, Philip, ۱۹۶۱-	
اسکندر بزرگ/فیلیپ فریمن؛ ترجمه محمد ملکی.	عنوان و نام پدیدآور
تهران: شفیعی، ۱۴۰۰.	مشخصات نشر
۵۲۸ ص.: مصور (بخشی رنگی)، نقشه؛	مشخصات ظاهری
۲۱/۵×۱۴/۵ س.م.	
۹۷۸-۶۲۲-۷۸۲۳۵-۵-۱	شابک
فیبا	وضعیت فهرست نویسی
Alexander the Great. عنوان اصلی:	یادداشت
کتابنامه.	یادداشت
نمایه.	یادداشت
اسکندر مقدونی، ۳۵۶ - ۳۲۳ ق.م.	موضوع
Alexander, the Great	موضوع
سرداران -- یونان -- سرگذشتنامه	موضوع
Generals -- Greece -- Biography	موضوع
یونان -- تاریخ -- توسعه مقدونیه، ۳۵۹ - ۳۲۳ ق.م.	موضوع
Greece -- History -- Macedonian Expansion, 359 - 323	موضوع
B. C	موضوع
یونان -- شاهان و فرمانروایان -- سرگذشتنامه	موضوع
Greece -- Kings and rulers -- Biography	موضوع
ملکی، محمد، ۱۳۵۹ - مترجم	شناسه افزوده
۲۳۴/۲DF	رده بندی کنگره
۹۳۸/۰۷۰۹۲	رده بندی دیویی
۸۴۸۵۹۲۹	شماره کتابشناسی ملی

اسکندر بزرگ

نویسنده: فیلیپ فریمن

مترجم: دکتر محمد ملکی

نوبت چاپ: اول، ۱۴۰۰

صفحه آرای: توکلی

چاپ: غزال

شمارگان: ۲۰۰ نسخه

حق چاپ و نشر برای انتشارات شفیعی محفوظ است

تهران، میدان انقلاب، خیابان منیری جاوید، ساختمان اردیبهشت، شماره ۶۵، طبقه

همکف، تلفن: ۶۶۴۹۴۶۵۴

فهرست مطالب

۹	دیباچه مترجم
۱۶	جدول زمانی
۱۸	شاهان مقدونی
۱۹	شاهان پارسی
۲۰	نقشه‌ها
۲۵	یادداشت و سپاسگزاری نویسنده
۲۷	۱ مقدونیه
۷۷	۲ یونان
۱۱۷	۳ آسیا
۱۶۷	۴ ایسوس
۲۱۳	۵ مصر
۲۳۹	۶ میانرودان
۲۸۳	۷ پارسه
۳۱۳	۸ باکتریا
۳۶۷	۹ هند
۴۰۵	۱۰ بابل
۴۴۳	۱۱ تا انتهای زمین

دیباچه مترجم

کتاب اسکندر بزرگ اثر فیلیپ فریمن، یکی از چندین آثار منتشر شده درباره تاریخ زندگی اسکندر مقدونی است. دکتر فیلیپ فریمن، در این اثر، تاریخ پیرامون زندگی اسکندر را، از تولد تا هنگام مرگ، در ده فصل تدوین کرده و فصل یازدهم و پایانی کتاب خود را به مختصر حوادث بعد از مرگ اسکندر و دیدگاه‌های مختلف در باب شخصیت اسکندر اختصاص داده است. نویسنده کتاب، زندگی‌نامه اسکندر را، در درجه نخست به صورت یک داستان، بر اساس روایت معتبر به نگارش در آورده و در عین حال به دنبال آن بوده که یک تصویر مستند و مستدلی از شخصیت و کارهای اسکندر، برای علاقه‌مندان به تاریخ و کسانی که هرگز کتابی در مورد زندگی اسکندر نخوانده‌اند، روایت کند.

اسکندر، از آن دسته شخصیت‌های اثرگذار تاریخی در جهان باستان است که از دیرباز تا اکنون پیرامون او حکایات گوناگون و فراوانی، به درست یا غلط، روایت شده است. تأکید عده‌ای بر نقش محوری اسکندر در توسعه تمدن هلنی و ایجاد فرهنگ جهانی هلنی، برای پر رنگ کردن دستاودهای اسکندر، با در نظر گرفتن گفتار و کردار خود اسکندر در ارج نهادن به فرهنگ ایرانی و اصرار او برای ایجاد ترکیبی از فرهنگ ایرانی و یونانی، همخوانی و همپوشانی ندارد و بنابراین، اصرار بر این‌گونه تفکرات، نشان‌دهنده عمق ناآگاهی از تاریخ و فرهنگ مشرق‌زمین است که تأثیرات آن

در نهایت گریبانگیر این مدعیان دروغین تمدن می‌شود. این کاسبان زر و زور، در واقع فراموش کرده‌اند حضور پر رنگ نیروهای یونانی در سپاه داریوش بیش از اسکندر بود و یونانیان مقهور شده به واسطه اسکندر پس از سقوط یونان، تنها عده اندکی آن هم در کسوت سربازان مزدور به اسکندر پیوستند، در حالی که یونانیان بیش از اسکندر به شاه بزرگ دلبسته و امیدوار بودند. در اینکه یونانیان خود از قربانیان اصلی حمله اسکندر هستند هیچ شک و تردیدی وجود ندارد زیرا آنها همواره مترصد فرصتی بودند که زهر خود را بر اسکندر وارد سازند و آنها این کار را از همان روزهای روی کار آمدن اسکندر در قالب شورش‌های منسجمی انجام دادند و حتی بسیاری از یونانیان در جنگ بین ایران و اسکندر از ایران جانب‌داری کرده و در مقابل استیلای اسکندر مقاومت کردند. با این همه، به غلط بسیاری اسکندر را ناجی فرهنگ و تمدن یونانی می‌پندارند در حالی که اسکندر پس از فتح ایران نه تنها فرهنگ یونانی را رها نکرد بلکه با تمام وجود سنن و فرهنگ هخامنشی را پذیرفت و به سنت‌های یونانی پشت‌پا زد و یونانی‌ها را مجبور به پذیرش فرهنگ هخامنشیان کرد و شاید این اقدام اسکندر یکی از عواملی بوده است که موجب خاتمه زود هنگام زندگی وی به دست اطرافیانش شد. بنابراین، نباید برای مورخ امروزی این امر که اسکندر ترویج‌کننده سنن هلنی بوده قابل پذیرش باشد. البته اسکندر در آغاز شاید با این دید و نگرش، برای همراه کردن یونانیان باخود، وارد ایران شده باشد اما قطعاً با مشاهده فرهنگ و سنن غنی ایرانی مقهور تمدن ایرانی شد و ایرانیان را بر یونانیان ترجیح داد. به طور خلاصه، کارنامه اسکندر در ایران را می‌توان چنین خلاصه کرد که اسکندر از سال ۳۳۴ که به ایران حمله کرد، علی‌رغم اوضاع آشفته دربار شاهنشاهی هخامنشی و زهر چشمی که وی از مردمان تبس در یونان گرفت، با مقاومت شدید ایران در سه جنگ گرانیکوس، ایسوس و گوگمل مواجه

شد. این افزون بر مقاومت شهرهای صور و غزه است که اسکندر به سختی توانست مقاومت آنها را در طرفداری از ایران در هم بشکند و حتی به زنان و کودکان هم رحم نکرد و همه را، همچنان که پیش از این مردمان مظلوم تیس را، که هواخواه ایران و مخالف اسکندر بودند، از صحنه روزگار محو و به تیغ جلادان مقدونی سپرد. ظهور وحشیانه اسکندر در تاریخ خاور نزدیک، چیزی جز وحشت و ترور در بین مردمانی که در سایه شاهنشاهی هخامنشی در امنیت کامل زندگی می کردند، نبود. آنها در کسوت جلادانی ظاهر شدند که یا باید ملت ها در برابر آنها سر تسلیم فرود می آوردند یا به شدیدترین وجه ممکن مجازات می شدند. این ترس و وحشت ملت ها از اسکندر تا حدودی مقاومت را در برخی سرزمین ها از بین برد و آنها تسلیم قدرت ناخواسته اسکندر شدند و مورخان نیز این تسلیم ملت ها را در برابر اسکندر به نارضایتی آنها از شاهنشاهی هخامنشی تعبیر کردند در صورتی که این بزرگ ترین دروغ تاریخ است. اسکندر، تا موگ داریوش سوم در سال ۳۳۰ بدست بسوس ساتراپ باکتریا و پس از آن ایفای نقش منتقم داریوش، توانسته بود پایتخت های شاهنشاهی هخامنشی، بابل، شوش، پارسه و اکباتان را با کمترین مقاومت غارت کند و پیش از آنکه کاخ پرشکوه پارسه را که یادگار داریوش بزرگ و پسرش خشایارشا بود از روی کینه و حسادت آتش زند، وی دست سربازان جلاد مقدونی را در خونریزی مردم پارسه، که به صورت مسالمت آمیز تسلیم اسکندر شده بودند، به مدت یک شبانه روز آزاد گذاشت و در طول تمام آن شبانه روز، سربازان وحشی اسکندر، که خوی عیاشی و وحشیانه را از او آموخته بودند، از سر طمع و وحشیانه، غارت و وحشت و ترور را در خیابان های پارسه به معرض نمایش گذاشتند که بندرت، چنین فجایعی را، در تاریخ سراسر بشر، می توان نظیری برای آن پیدا کرد. «مقدونی ها به داخل هر خانه شخصی سرازیر شده و مردان داخل آن را

می‌کشتند، سپس نوبتی به زنان و دختران تجاوز می‌کردند. وقتی از این کار خسته شدند، اسیران خود را آماده فروش برای بردگی کردند. در همان زمان، آنها خانه‌ها را از هر چیز با ارزش سلب کردند، حتی برای بهترین اشیاء در میان خود جنگیدند. برخی از اعضای بدن مجسمه‌های طلایی را، وقتی دریافتند که نمی‌توانند اجسام سنگین را به طور کامل با خود ببرند، قطع کردند. این مردانی که توسط همزمانشان، بر سر پارچه ارغوانی یا جواهرات نقره‌ای ظریف درگیر بودند، کشته شدند، تعداد کمی نبودند. حتی بعضی از آنها دستهایشان را، که مدت‌ها در کنار آنها جنگیده بودند، قطع کردند زیرا آنها سعی کردند گنجینه بیشتری برای خود بدست آورند. تعداد کمی از خانوارهای پارسی سعی در مقابله داشتند، اما فایده‌ای نداشت. شجاع‌ترین شهروندان آنچه را که در راه بود دیدند و خانه‌های خود را به همراه خود و خانواده‌هایشان، قبل از شکستن درها توسط مقدونی‌ها، در داخل آتش زدند. دیگران بهترین لباسهایشان را پوشیدند و همسران و فرزندان خود را برای آنکه بمیرند از پشت بام به پایین خیابان‌ها انداختند و سپس خودشان از این رویه پیروی کردند. سرانجام، پس از یک شب و روز وحشتناک برای مردم پایتخت، اسکندر به افرادش دستور داد تا از غارت شهر دست بکشند و کشتن را متوقف کنند. اما در آن زمان، چیز کمی برای سرقت مانده بود و تعداد کمی زنده باقی مانده بودند. پارسه، به ویرانه‌ای، که مملو از مردگان و به یک صحنه وحشتناک وصف‌ناپذیر، در حالی که بیوه‌های برهنه و یتیمان را در سرمای زمستان به بازارهای بردگان می‌بردند، تبدیل شد.»

اسکندر، تنها فرمانروای بزرگ زن‌زاده تاریخ، که در دوره‌ای توسط پدرش فیلیپ به خاطر زنای محصنه مادرش طرد شده بود، برای انتقام از شاهنشاهی بزرگ هخامنشی به غارت پارسه اکتفا نکرد و شبانه در مجلس رقص روسپیان، کاخ بزرگ پارسه را با مشعل شهوت‌پرستانه خود به آتش

کشید تا سند حقارت خود را برای همیشه، بر تارک تاریخ بشریت ثبت و ضبط کند. اسکندر پس از آن گرفتار جنگ با اسپیتامنس، سردار شجاع ایرانی شد. این سردار شجاع توانست با جنگ‌های چریکی خود قدرت مهیب اسکندر را به مدت دوسال در شرق ایران به چالش بکشد و بسیاری از نیروهای اسکندر را کشته و حتی خود اسکندر را در چند نوبت زخمی کند. اسکندر تنها پس از قتل و کشتار زنان و کودکان بی‌گناه و تمامی روستاهای نواحی شرقی، توانست حمایت آنها را از این سردار شجاع بگیرد و عرصه را بر او تنگ کند و با خیانت اطرافیان وی را از سر راه خود بردارد. جنگ‌های مداوم اسکندر در تمامی طول فرمانروایی‌اش، با جنگ در شمال شرق ایران و شاید هم هند، به پایان نرسید و تنها با مرگش در ۳۲۳، در بابل، تمامی آرزوهای خامش برای تسلط بر جهان، به خوابی زودگذر بدل شد که جز ویرانی برای ساکنین شاهنشاهی، هیچ دستاورد مثبتی نداشت.

اشتغال مداوم اسکندر به جنگ، فرصت تدبیر اداره قلمروهای فتح شده را از او گرفت. به همین دلیل او پس از مرگ زود هنگامش هیچ طرحی برای آینده فرمانروایی‌اش نداشت و با مرگش اداره قلمرو او نه تنها نتوانست در خاندان او تداوم بیابد بلکه جدال میان سرداران او دگرباره قلمروهای پیشین شاهنشاهی هخامنشی را به کام جنگ‌های خانمان‌سوزی کشاند، که مورخان کمتر بدان تأکید کرده‌اند. بنابراین تبلیغات اشاعه تمدن هلنی، طبلی توخالی است که برای سرپوش گذاشتن بر عملکرد جنگ‌ستیزانه و خانمان‌برانداز به ظاهر متمدنانه‌ای است که بوی تعفن آنها فرسنگ‌ها قلب هر انسان آزاده‌ای را به درد و آمی دارد.

اسکندر، تمام طول فرمانروایی خود را به جنگ و خونریزی سپری کرد و نزدیک‌ترین یاران خود را در این مدت قربانی مطامع نامشروع خود کرد و مردمان را که در آسایش و آرامش در سایه حکومت هخامنشیان زندگی

می‌کردند به بردگی فروخت و شهرهای آباد را ویران، کودکان را یتیم و زنان را بی‌یار و یاور کرد و بار د پیش نهاد منصفانه داریوش سوم در واگذاری بخش بزرگی از سرزمین‌های غرب قلمرو فرات به او، بر این همه خونریزی و ظلم، پافشاری کرد تا با مرگ زود هنگام خود و فرزندان و اطرافیانش، نتیجه بسیاری از اعمال خودسرانه و بی‌پایه و اساس را، که مورخان به نام دستاورد مثبت اسکندر به خورد تاریخ داده‌اند، بجشد و بر پیشگاه تاریخ مهر تأیید بخورد تا عبرتی در اذهان تاریخی حکومتگران جورپیشه تاریخ بکارد تا بدانند که دوام و قوام حکومت بر پایه عدالت و نه ظلم و جور گسترانیده شده است.

اسکندر پس از سلطه بر ایران ردای ارسطویی را، که سالها فکر و جان اسکندر را سیراب کرده بود، از جان بدر کرد و ملیس به فکر و فرهنگ هخامنشیانی شد که پادشاهان یونانی تا پیش از این آن را نکوهش می‌کردند. فکر پلاسیده ارسطو با اندیشه بزرگی، مقهور فکر و فرهنگ هخامنشی با سابقه سه قرن و اندی فرمانروایی بر بخش بزرگی از جهان شد و تاریخ نانوشته ایرانی بر تاریخ به غلط ثبت شده یونانی پیروز شد و این پیروزی مرهون تلاش مردمانی بود که دست پرورده فرهنگ والای هخامنشیان بودند و پس از سقوط هخامنشیان خواب خوش را از چشمان یونانی مقدونیانی ربودند که داعیه سلطه بر سرزمین ایران را با فتوحات اسکندر وجهه همت خود کرده بودند. آری تاریخ اسکندر را از زبان مورخان متملق خود اسکندر هم بخوانی متوجه می‌شوی که این قهرمان پوشالی چیزی جز بیش از یک جنگجوی خونریز هم‌جنس‌باز، که پشت موفقیت کهنه‌سربازی همچون پارمنیون و فرزندان، که با اتهام دروغین خیانت توسط اسکندر سلاخی شدند، جا خوش کرده بود، نیست. مطالعه تاریخ نشان می‌دهد آن گونه که برخی‌ها از اسکندر به عنوان ذوالقرنین دفاع می‌کنند، تنها خواب و خیالی بیش نیست و اندک تأملی درباره خصایل این جوانک عیاش ناسازگار و

خودخواه، اما ماهر در فنون نظامی، به یقین ابطال این فرضیه را روشن خواهد کرد.

بر خود فرض می‌شمارم، به رسم ادب و احترام، از مدیر انتشاراتی شفیع، که با گشاده‌رویی هرچه تمام‌تر زمینه پذیرش و انتشار این اثر فاخر را به مانند دیگر آثار در حوزه ترجمه و تالیف از حقیر فراهم کردند، تشکر و قدردانی کنم و توفیقات روزافزون از حضرت باری تعالی برای تمامی خادمان فرهنگی این مرز و بوم مسئلت نمایم. در پایان، بیش از همه در ترجمه این اثر، وامدار و مرهون زحمات بی‌مزد و منت همسر عزیزم در ویراستاری این اثر هستم و از دختر نازنینم آوا، که تمامی لحظه لحظه عمرم را به چشمان معصومش بدهکارم و حاضرم در برابر نگاهش، تمامی گنجینه با ارزشی را که دارم برای غارت چشمانش آزاد بگذارم، تا همه بدانند من برای همیشه تاریخ کیش و مات چشمان معصومش شده‌ام.

محمد ملکی

رومیه، مردادماه ۱۴۰۰